



فروپاشی نظم: قدرت ایالات متحده و چرخش راهبردی ایران در خلیج فارس

ساسان کریمی

بیست و سوم اردیبهشت یکهزار و چهارصد و پنج

مترجم و ویراستار: غزاله غفوری

www.paiab.org

پایاب دانشگاهی

دیدگاه‌ها و نظرات مطرح شده در مقالات این بخش، بیانگر دیدگاه‌های نویسندگان آن‌هاست و لزوماً منعکس کننده مواضع موسسه پایاب نیست.

پایگاه‌های نظامی ایالات متحده در خلیج فارس

معماری حضور نظامی ایالات متحده در خلیج فارس پس از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به‌طور قابل‌توجهی گسترش یافت. در چارچوب «جنگ جهانی علیه تروریسم» و با هدف گسترده‌تر مهار ایران، واشنگتن حضور نظامی خود را در سراسر منطقه تعمیق بخشید. حتی پس از پایان رسمی عملیات‌های عمده در سال ۲۰۲۱، این تأسیسات کاهش نیافتند. تأسیسات برای میزبانی از ناوهای

هواپیمابر و زیردریایی‌های هسته‌ای ارتقا داده شدند. در همین حال، بحرین که از سال ۱۹۹۵ میزبان مقر ناوگان پنجم نیروی دریایی ایالات متحده است، پس از جنگ عراق در سال ۲۰۰۳ به یک مرکز دریایی حتی بزرگتر تبدیل شد. این الگو نشان می‌دهد که حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس هرگز به‌عنوان یک وضعیت موقتی تصور نشده است. برای تهران، این شبکه تثبیت‌شده از پایگاه‌ها، در کنار تحریم‌ها، ادبیات خصمانه و حوادث نظامی دوره‌ای، نوعی فشار راهبردی مداوم در همسایگی فوری آن محسوب می‌شود. هیچ کشوری که خود را در معرض تهدید مستمر بدانند، احتمالاً چنین آرایشی را برای مدت نامحدود تحمل نخواهد کرد.

از «ریسک قابل مدیریت» تا تهدید وجودی

در ارزیابی اولیه تهران، رویارویی کوتاه اما شدید که اغلب به‌عنوان «جنگ دوازده‌روزه» شناخته می‌شود، به‌عنوان یک تشدید قابل مدیریت تلقی شد. پاسخ‌های ایران به‌طور عامدانه تنظیم شدند تا ضمن حفظ بازدارندگی راهبردی، از یک درگیری گسترده‌تر جلوگیری شود. حملات ایران به‌گونه‌ای سنجیده انجام شد تا تلفات جانی برای نیروهای آمریکایی ایجاد نکند یا پایگاه‌های آمریکایی را مستقیماً هدف قرار ندهد و در نهایت این رویارویی با یک آتش‌بس شکننده پایان یافت.

با این حال، تحولات بعدی به نظر می‌رسد که برداشت تهران از تهدید را تغییر داده است. ادبیات تهاجمی رهبران سیاسی، تلاش‌های مجدد برای فعال‌سازی سازوکارهای تحریمی بین‌المللی مانند «اسنپ‌یک»، ناآرامی‌های داخلی با حمایت خارجی در داخل ایران، و افزایش استقرارهای نظامی در اطراف کشور، همگی به تغییر در تفکر راهبردی کمک کرده‌اند.

سیاست‌گذاران ایرانی به‌طور فزاینده‌ای وضعیت را نه صرفاً به‌عنوان فشار بر نظام سیاسی، بلکه به‌عنوان یک تهدید بالقوه وجودی برای خود دولت تلقی می‌کنند، به‌ویژه در پرتو پیشنهادهایی که به‌طور علنی در برخی محافل سیاسی غربی و اسرائیلی درباره تجزیه یا تقسیم ایران مطرح شده‌اند. در چنین شرایطی، به نظر می‌رسد موضع تهران از خویشتنداری راهبردی به سمت آنچه «تهاجم راهبردی» می‌نامد در حال تغییر است.

پیام راهبردی به کشورهای عربی خلیج فارس

برای دهه‌ها، پادشاهی‌های عربی خلیج فارس که میزبان پایگاه‌های آمریکایی هستند، سرمایه‌گذاری سنگینی در روابط امنیتی خود با واشنگتن انجام داده‌اند. میلیاردها دلار صرف خرید سامانه‌های تسلیحاتی آمریکایی، سرمایه‌گذاری‌های مالی و ترتیبات دفاعی شده است که هدف آن تضمین حفاظت در برابر تهدیدات منطقه‌ای بوده است. با این حال، بحران‌های اخیر محدودیت‌های این معماری امنیتی را آشکار کرده‌اند. پاسخ نظامی ایران به حملاتی که با استفاده از پایگاه‌های منطقه

انجام شده‌اند و تنش‌های منطقه‌ای متعاقب آن، گزارش شده است که در چندین پایتخت این کشورها موجب نارضایتی شده است، جایی که مقامات این پرسش را مطرح می‌کنند که آیا ایالات متحده واقعاً در یک رویارویی گسترده از آن‌ها محافظت خواهد کرد یا خیر. گزارش‌هایی مبنی بر اینکه برخی موشک‌های رهگیر و سامانه‌های دفاعی علی‌رغم خریدهای قبلی در اثنا جنگ، در اختیار آن‌ها قرار نگرفته‌اند، این نگرانی‌ها را تشدید کرده است. از دید تهران، تحولات در حال وقوع دارای کارکردی آموزنده هستند: آن‌ها آنچه رهبران ایرانی یک عدم تقارن بنیادین در اولویت‌های منطقه‌ای و اشننگتن می‌دانند را برجسته می‌کنند، جایی که امنیت اسرائیل بر تعهدات دفاعی که به‌طور ضمنی به شرکای خلیج فارس داده شده است، تقدم دارد.

مسئله همسویی عربی

راهبردپردازان ایرانی همچنین چشم‌انداز منطقه را از دریچه نارضایتی‌های سیاسی دیرینه تفسیر می‌کنند.

در حالی که کشورهای عربی خلیج فارس دهه‌ها رشد اقتصادی سریع ناشی از درآمدهای نفتی و سرمایه‌گذاری جهانی را تجربه کردند، ایران با تحریم‌های شدید و انزوای اقتصادی مواجه بوده است. در همان زمان، برخی دولت‌های عربی در ملأ عام تعامل دیپلماتیک با تهران را دنبال می‌کردند، در حالی که به‌طور خصوصی با اشننگتن برای مقابله با نفوذ ایران هماهنگ می‌شدند.

نمونه‌های تاریخی که مکرراً توسط تحلیلگران ایرانی ذکر می‌شوند شامل ارتباطات دیپلماتیک افشاشده‌ای است

که در آن برخی رهبران منطقه‌ای ایالات متحده را به اتخاذ رویکردی تهاجمی‌تر علیه ایران ترغیب کرده‌اند،

و همچنین ادعاهایی مبنی بر اینکه برخی بازیگران منطقه‌ای به‌طور پنهانی از کارزارهای فشار مالی یا سیاسی علیه تهران حمایت کرده‌اند. این برداشت‌ها این باور را در بخشی از ساختار حاکمیتی ایران تقویت می‌کند که همسویی‌های منطقه‌ای باید به‌طور بنیادین تغییر کنند. از این منظر، کشورهای عربی خلیج فارس با یک انتخاب راهبردی مواجه هستند: یا فاصله گرفتن از چارچوب نظامی آمریکا و حرکت به‌سوی یک ترتیبات امنیتی منطقه‌ای که ایران را نیز در بر گیرد، یا اتخاذ موضع بی‌طرفی سخت‌گیرانه.

منطق پشت حملات ایران

اقدامات نظامی ایران علیه اهداف منتخب نظامی و اقتصادی در کشورهای عربی خلیج فارس ماهیتی اصلاحی داشتند، و در پاسخ به حمایت‌های اطلاعاتی و لجستیکی - که از طریق مسیرهای هوایی و دریایی ارائه شده و به آغاز حملات علیه ایران کمک کرده بودند - انجام شدند. به نظر

می‌رسد این اقدامات چندین هدف به هم پیوسته را دنبال می‌کردند. نخست، با آسیب رساندن به زیرساخت‌های مرتبط با عملیات‌های نظامی ایالات متحده - مانند بنادر، فرودگاه‌ها یا مراکز لجستیکی - تهران در پی آن بود که پیش از بازگشت این تأسیسات به ظرفیت عملیاتی پیشین خود، هزینه‌های بازسازی قابل توجهی تحمیل کند. دوم، این حملات با هدف تأثیرگذاری بر محاسبات راهبردی دولت‌ها و جوامع عربی خلیج فارس انجام شدند، از طریق نشان دادن آسیب‌پذیری میزبانی پایگاه‌های خارجی در دوره‌های رویارویی. سوم، و شاید مهم‌ترین هدف از منظر نظامی، این کارزار بازتاب‌دهنده راهبرد گسترده‌تر ممانعت از دسترسی/انکار منطقه‌ای (A2/AD) ایران بود.

با تضعیف یا حذف مناطق استقرار نزدیک، ایران در پی آن بود که هرگونه عملیات نظامی گسترده آینده علیه خود را پیچیده‌تر کند. در غیاب پایگاه‌های امن، بنادر و فرودگاه‌های نزدیک، یک تهاجم فرضی به مراتب دشوارتر برای سازمان‌دهی می‌شد. با توجه به عدم حضور نیروهای ایالات متحده در افغانستان، وضعیت نامطمئن در عراق، و امتناع ترکیه از مشارکت در چنین کارزاری، پایه‌های لجستیکی برای یک حمله زمینی یا آبی-خاکی بزرگ به‌طور فزاینده‌ای شکننده شده است.

یک هشدار راهبردی صریح

پیام زیربنایی که به نظر می‌رسد تهران به همسایگان خلیج فارس خود ارسال می‌کرد، صریح اما راهبردی امنیت منطقه‌ای و شکوفایی اقتصادی می‌توانست بالقوه از یک معماری امنیتی پس‌آمریکایی حاصل شود، اما تداوم میزبانی نیروهای نظامی ایالات متحده، سرزمین‌های آن‌ها را در هر درگیری مرتبط با ایران به اهداف خط مقدم تبدیل می‌کرد.

در عمل، این بدان معنا بود که شهرها، زیرساخت‌ها و مراکز اقتصادی می‌توانستند در صورت تداوم فعالیت تأسیسات نظامی خارجی، با اختلالات مکرر مواجه شوند. ابعاد اقتصادی این موضوع قابل توجه بود. مراکز عمده تجاری به شدت به جریان بدون وقفه گردشگری، هوانوردی، تجارت و انرژی وابسته بودند. حتی اختلالات کوتاه‌مدت نیز زیان‌های مالی عظیمی در حد میلیون‌ها دلار در هر دقیقه ایجاد می‌کردند. در طول زمان، چنین فشاری رهبران منطقه را وادار به بازنگری در پایداری بلندمدت ترتیبات امنیتی فعلی خود کرد. به‌طور طعنه‌آمیز، تنها بی‌ثباتی سیاسی فوری ناشی از این رویارویی نه در ایران، بلکه در کشورهای کوچک‌تری رخ داد که مشروعیت داخلی آن‌ها به ثبات اقتصادی و حمایت خارجی وابسته بود. چندین نسخه از این ایده کلی در سال‌های اخیر پیشنهاد شده‌اند - مانند ابتکار HOPE و «انجمن گفت‌وگوی آسیای غربی مسلمان» (MWADA)، و همچنین MENARA - که همگی به‌صورت متوالی از سوی ایران مطرح

شده‌اند. با این حال، این ابتکارات با پاسخ اندک یا پاسخ صفر از سوی سایر طرف‌ها مواجه شده‌اند.

کنترل تنگه هرمز و نمایش ظرفیت راهبردی

یک نقطه عطف مهم در روند تقابل، تصمیم ایران برای تنظیم مؤثر - اگر نگوئیم بستن کامل - عبور نفتکش‌ها و کشتی‌های تجاری از تنگه هرمز بود. آنچه این تحول را به‌ویژه قابل توجه می‌کرد، نه تنها خود تصمیم - که مدت‌ها بیش از حد تنش‌زا تلقی می‌شد - بلکه توانایی نشان‌داده‌شده ایران برای حفظ چنین کنترلی در طول زمان بود. حتی مهم‌تر از آن، ظرفیت ظاهری تهران برای تمایز میان کشتی‌ها بر اساس همسویی سیاسی آن‌ها بود، به‌گونه‌ای که به کشتی‌های «دوست» اجازه عبور داده می‌شد، در حالی که عبور کشتی‌های مرتبط با بازیگران خصمانه محدود می‌گردید. این امر علیرغم تهدیدهای صریح دونالد ترامپ، از جمله هشدار درباره حمله به زیرساخت‌های انرژی ایران، رخ داد. این رویداد ترکیبی از محاسبه، توان عملیاتی و اراده سیاسی را برجسته کرد که ارزیابی‌های خارجی از وضعیت بازرندگی ایران را دگرگون ساخت.

محدودیت‌های ائتلاف‌سازی ایالات متحده و عقب‌نشینی راهبردی

پاسخ واشنگتن این تغییر در ادراک را بیش از پیش تقویت کرد. گزارش شده است که تلاش‌های دونالد ترامپ برای بسیج حمایت متحدان جهت یک پاسخ هماهنگ ناموفق بوده است، به‌گونه‌ای که حتی شرکای سنتی در اروپا - و به‌ویژه بریتانیا - از مشارکت در تشدید تنش خودداری کردند. این تردید نه تنها نشان‌دهنده خستگی از جنگ بود، بلکه حاکی از واگرایی در برداشت تهدید میان ایالات متحده و متحدانش نیز بود. در مواجهه با حمایت محدود بین‌المللی و افزایش ریسک‌های عملیاتی، به نظر می‌رسد واشنگتن از تهاجمی‌ترین مواضع خود عقب‌نشینی کرده است. این رویداد محدودیت‌هایی در آزادی عمل ایالات متحده را آشکار کرد و نشان داد که سازوکارهای اجرایی مبتنی بر ائتلاف در منطقه ممکن است دیگر مانند دهه‌های گذشته قابل اتکا نباشند.

تشدید، تلافی و شکاف‌ها در همسویی خلیج فارس

چرخه اقدام و واکنش زمانی تشدید شد که رژیم اسرائیل زیرساخت‌های انرژی پارس جنوبی ایران را هدف قرار داد، که در پی آن، پاسخ سنجیده ایران در قطر صورت گرفت. این تبادل، به‌جای ایجاد یک جبهه واحد ضداپرانی، شکاف‌هایی را در همسویی منطقه‌ای آشکار کرد. گزارش شده است که رهبری قطر نارضایتی بیشتری نسبت به ایالات متحده و اسرائیل ابراز کرده است تا نسبت به ایران، به‌ویژه از آن رو که سرزمین آن‌ها درگیر این رویارویی شده بود. نشانه‌هایی وجود داشت مبنی بر اینکه دوحه میزان همکاری خود با عملیات‌های نظامی ایالات متحده، از جمله پشتیبانی از مأموریت‌های

هوایی، را مورد بازنگری قرار داده است. در واکنش، دونالد ترامپ به‌طور علنی خود را از تشدید تنش فاصله داد، و اظهار داشت که اقدام رژیم اسرائیل با واشنگتن هماهنگ نشده بوده و تکرار نخواهد شد - نشانه‌های دیگر از بازتنظیم کاهنده تنش تحت فشار.

خودمختاری راهبردی اروپا و محدودسازی حریم هوایی

تحول قابل‌توجه دیگر، گزارش‌هایی مبنی بر محدودسازی استفاده از حریم هوایی توسط برخی کشورهای کلیدی اروپایی، از جمله اسپانیا و ایتالیا، برای عملیات‌های نظامی ایالات متحده علیه ایران بود. این اقدام، همراه با تغییر تدریجی لحن قدرت‌های اصلی اروپایی مانند آلمان، بریتانیا و فرانسه، نشان‌دهنده نوعی بازتوازن در مواضع بود. اگرچه این اقدامات لزوماً به معنای همسویی با ایران نبود، اما بیانگر نگرانی فزاینده اروپا از تشدید کنترل‌نشده تنش‌ها و تمایل به اعمال خودمختاری راهبردی بود. اثر جمعی این تحولات، پیچیده‌تر شدن برنامه‌ریزی عملیاتی ایالات متحده بود و نشان داد که وحدت فرآتلاتنتیکی در مداخلات نظامی خاورمیانه دیگر قابل فرض نیست.

مدیریت روایت و جست‌وجوی خروجی آبرومندانه

در میان این تحولات، ادبیات دونالد ترامپ به‌طور فزاینده‌ای ناسازگار شد، به‌گونه‌ای که گاه ادعا می‌کرد تغییرات سیاسی در ایران از پیش رخ داده است - ادعاهایی که به نظر می‌رسد با واقعیت‌های قابل مشاهده همخوانی نداشتند. چنین اظهاراتی را می‌توان کمتر به‌عنوان ارزیابی‌های واقعی و بیشتر به‌عنوان تلاش‌هایی برای ایجاد مسیر روایی جهت کاهش تنش تفسیر کرد. در واقع، شکاف فزاینده‌ای میان تهدیدهای حداکثری پیشین - از تصرف اورانیوم غنی‌شده و هدف قرار دادن تمام زیرساخت‌های انرژی ایران گرفته تا استقرار نیروهای زمینی یا حتی سناریوهای افراطی‌تر - و عدم تحقق آن‌ها شکل گرفت. این فهرست رو به رشد از تهدیدهای محقق‌نشده به یک بن‌بست راهبردی اشاره دارد که در آن واشنگتن در پی یافتن راهی برای خروج است که اعتبار خود را حفظ کند.

نقش نوظهور میانجی‌های منطقه‌ای و جهانی

در این چارچوب، امکان یک خروج آبرومندانه به‌طور فزاینده‌ای به تسهیل‌گری طرف‌های ثالث وابسته است. بازیگران منطقه‌ای، در کنار قدرت‌های بزرگی مانند چین، در موقعیتی قرار دارند که نقش مهمی در شکل‌دهی به یک چارچوب کاهش تنش ایفا کنند که به همه طرف‌ها اجازه دهد بدون امتیازدهی رسمی عقب‌نشینی کنند. در عین حال، نشانه‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد دامنه مانور واشنگتن نه‌تنها به‌دلیل مقاومت خارجی، بلکه به‌واسطه فشارهای همسویی ناشی از اسرائیل تحت رهبری

بنیامین نتانیا هو نیز محدود شده است. برهمکنش این عوامل نشان می‌دهد که مسیر بحران دیگر صرفاً در واشنگتن تعیین نمی‌شود، بلکه محصول توازن پیچیده‌تر و در حال تغییر قدرت است، که در آن عزم نشان داده‌شده ایران و قابلیت‌های نامتقارن آن به‌طور فعال در حال بازتعریف محیط راهبردی هستند.

نتیجه‌گیری

در مجموع، این تحولات به یک دگرگونی بنیادین در چشم‌انداز راهبردی خلیج فارس اشاره دارند - دگرگونی‌ای که مفروضات دیرینه درباره قدرت، بازدارندگی و ساختارهای ائتلافی در منطقه را به چالش می‌کشد. گسترش پایدار زیرساخت‌های نظامی ایالات متحده، که در ابتدا با «جنگ جهانی علیه تروریسم» توجیه می‌شد، به‌طور فزاینده‌ای از سوی تهران نه به‌عنوان عامل ثبات، بلکه به‌عنوان تهدیدی دائمی و فزاینده درک می‌شود. این برداشت، که از طریق چرخه‌های رویارویی، ادبیات قهری و هم‌سویی‌های متغیر بین‌المللی تقویت شده است، ایران را به سمت گذار از خویش‌شننداری سنجیده به یک دکترین راهبردی قاطع‌تر و فعال‌تر سوق داده است. در عین حال، اقدامات ایران - از حملات سنجیده تا توانایی اثبات‌شده آن در تأثیرگذاری بر جریان‌های دریایی در تنگه هرمز - هم توانمندی و هم نیت را آشکار ساخته‌اند. این اقدامات صرفاً تاکتیکی نیستند؛ بلکه با هدف باز شکل‌دهی محاسبات راهبردی بازیگران منطقه‌ای و اعمال محدودیت‌های جدید بر مداخله خارجی طراحی شده‌اند. با هدف قرار دادن زیرساخت‌ها و مفروضاتی که حضور نظامی ایالات متحده بر آن‌ها استوار است، ایران عملاً در حال آزمودن میزان پایداری معماری امنیتی موجود در خلیج فارس است.

به همان اندازه مهم، شکل‌گیری تدریجی شکاف در ائتلاف تحت رهبری ایالات متحده بود. عدم تمایل متحدان اروپایی به حمایت از تشدید تنش، نارضایتی آشکار کشورهای عربی خلیج فارس، و افزایش خودمختاری راهبردی بازیگران منطقه‌ای و جهانی، همگی نشان می‌دهند که دوران هم‌سویی خودکار با واشنگتن رو به افول است. این پراکندگی قدرت، محیطی پیچیده‌تر و سیال‌تر ایجاد کرده است که در آن بازیگران متعدد - دولتی و غیردولتی، منطقه‌ای و جهانی - به‌طور فعال در شکل‌دهی به نتایج نقش دارند.

در این بستر در حال تحول، به نظر می‌رسد بحران به یک نقطه عطف راهبردی رسیده است. ایالات متحده، که با حمایت محدود ائتلافی و افزایش ریسک‌ها مواجه است، در جست‌وجوی راه خروجی است که اعتبار خود را حفظ کند، در حالی که ایران با بهره‌گیری از مزیت‌های نامتقارن خود در حال بازتعریف بازدارندگی بر اساس شرایط خود است. مشارکت میانجی‌های ثالث، از جمله قدرت‌های بزرگ، بیش از پیش نشان می‌دهد که حل‌وفصل این بحران احتمالاً از طریق یک چارچوب مذاکره چندجانبه حاصل خواهد شد، نه از طریق اقدام یک‌جانبه.

در نهایت، مسیر ترسیم‌شده در این تحلیل نشان می‌دهد که خلیج فارس - به تدریج اما قاطعانه - در حال حرکت به سوی یک الگوی امنیتی پساآمریکایی است، یا دست‌کم نسخه‌ای به‌طور قابل‌توجه تضعیف‌شده از آن. این‌که این‌گذار به نظمی باثبات‌تر یا به محیطی بی‌ثبات‌تر و پراکنده‌تر منجر شود، به توانایی بازیگران منطقه‌ای در بازتنظیم هم‌سویی‌ها، مدیریت رقابت‌ها و ایجاد سازوکارهای جدید امنیت جمعی در غیاب یک سلطه خارجی بی‌چون‌وچرا بستگی خواهد داشت.